

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر میر عبدالرحیم عزیز

۰۳ جولای ۲۰۱۴

جنگ طبقاتی و اولیگارشسی جهانی

عده ای از تحلیل گران حوادث سیاسی جهان هنوز به تیوری جنگ میان ملل چسبیده و آن را یک اصل عمده در تحریک تاریخ معاصر می دانند. باوجودی که تیوری جنگ میان ملل و کشور ها را نمی توان کلاً رد نمود و ممکن است جنگ های تباه کن بین المللی بار دیگر دنیا را به سوی نیستی ببرد، اما جنگ طبقاتی در سطح جهانی قبلاً آغاز شده که طبقات استثمارگر و استثمار شده را در رویارویی با هم قرار داده است. درین جنگ طبقات محروم و نادار جهان در مقابل طبقه دارا و غارتگر ثروت جهانی صف آرائی نموده و مبارزه همه جانبه را آغاز کرده اند. جنگ طبقاتی سرحد نمی شناسد زیرا گروه های محروم همه کشور ها در زیر ضربات خرد کننده و بی رحمانه اولیگارشسی جهانی قرار دارند. یک فیصد طبقه استثمارگر، ۹۹ فیصد مردم جهان را در زنجیر بندگی کشیده اند. همین فشار اولیگارشسی استثمارگر است که طبقات محروم ملل را با هم متحد می سازد. اگر تحلیل خود را بر مبنای جنگ طبقاتی در سطح جهانی پایه گذاری نمائیم، در واقعیت جنگ سوم جهانی قبلاً آغاز شده است.

در سطوح ملی

فاصله طبقاتی بر مبنای تقسیم ثروت در امریکا نسبت به دهه ۸۰ و ۹۰ بیشتر شده و خصومت و جنگ طبقاتی را تشدید نموده است. در سه دهه اخیر، قشر دارا ثروتمند تر و طبقات زحمت کش نادار تر شده اند. البته مغالطه نشود که این مقایسه در سطح جهانی نیست که امریکا را در پهلوی سایر کشور های جهان خصوصاً کشور های فقیر جهان سوم قرار دهیم و ارزیابی خود را بر آن متکی سازیم. تداوم بحرانان اقتصادی سه دهه اخیر در امریکا، گویای ادعای من است. ما به یاد داریم که بحران اقتصادی سالیان ۲۰۰۷-۲۰۱۱ که هنوز هم خاتمه نیافته است، میلیون ها مردم را در امریکا بیکار ساخت، صد ها هزار فامیل منازل خود را از دست دادند، هزار ها بانک و مؤسسه مالی کوچک و متوسط در زیر چرخ رقابت انحصاری نابود شدند و توأم با آن بیکاری در مجموع از ۹ فیصد و در بعضی ایالات حتا از ۱۲ فیصد بالا رفت. نظر به آخرین گزارش، اقتصاد امریکا در سه ماه اول سال ۲۰۱۴، ۲.۹ فیصد انقباض داشت. اما در عین وقت تعداد معینی از مؤسسات مالی و بانک های متعلق به اولیگارشسی در امریکا بیلیون دالر مردم را غارت کردند بدون این که مورد بازپرس قرار گیرند. در واقعیت همین قشر غارتگر از حمایت دولت و دستگاه های امنیتی برخوردار بوده اند تا کسی نتواند به آنها صدمه وارد نموده و یا آنها را به محاکمه بکشانند. این گروه پول های غارت شده را از امریکا خارج ساخته تا از پرداخت مالییه در امان باشند.

نشیب و فراز حیات اقتصادی، نارامی های اجتماعی و طبقاتی را سبب شده است. این نارامی ها تا حال پوشیده مانده اما سرانجام فوران خواهد زد. گروه اولیگارشسی امریکا از احتمال تشدید جنگ طبقاتی بالاخص در شهر های بزرگ و صنعتی خوب واقف است و آمادگی های لازم را غرض رویایی با آن گرفته است. به طور مثال تعداد دسته های ضربتی پولیس با تاکتیک کماندوئی و نظامی نسبت به سال ۱۹۸۰، ۲۵ مرتبه بیشتر شده است که این خود نظامی شدن تدریجی حیات "دموکراتیک" امریکا را به اثبات می رساند. در ۱۹۸۰، دسته های ضربتی پولیس ۳۰۰۰ بار خانه های مردم را کوبیدند، اما اخیراً دسته های ضربتی ۸۰۰۰۰ بار برای مردم مزاحمت ایجاد نموده اند. هر روز منازل بیش از صد فامیل در امریکا مورد حمله و تفتیش قرار می گیرد که بیشتر شان اقلیت ها اند. دستگاه پولیس با لباس و تجهیزات نظامی مجهز شده که از وزارت دفاع برای شان تدارک دیده می شود. دولت فدرال به ارزش ۴.۳ بلیون ملکیت نظامی را به دستگاه های پولیس تحویل داده است که این خود نشانه ای از ترس اولیگارشسی امریکا از تشدید نبرد طبقاتی است که در کمین نشسته است.

اولیگارشسی صرف با به کار برد تاکتیک خشن بسنده نکرده، بلکه برای بروز احتمالی قیام های مردمی آمادگی می گیرد. در یک محل نامعلوم در ایالت ورجینیا، شهرک های اعمار شده که شبیه به شهر های امریکاست. درین محلات گروه های تازه نفس کماندوئی تحت تربیه گرفته می شوند که برای مقابله با قیام های مردمی و جنگ های پاتیزانی شهری آمادگی داشته باشند. اولیگارشسی می داند که سرمایه داری انحصاری خصوصت طبقاتی را بیشتر دامن می زند و طبقات نادار را فقیر تر می سازد که سرانجام به نارامی های جدی اجتماعی منتهی خواهد شد. یک تعداد صاحب نظران معتقد اند که تروریسم دولتی در حیات امریکا حاکم شده است. ادارات امنیتی آگاه هستند زمانی که مردم به وحشت انداخته شوند، مقاومت و اراده سیاسی شان مضمحل می شود و به زودی تسلیم می شوند. این تاکتیکی است که اولیگارشسی از مدت ها بدینسو به آن متوصل شده است. احصائیه ماه اکتوبر سال ۲۰۱۳ مؤسسه تحقیقاتی پیو (Pew Research Center) نشان داد که "چهار از پنج امریکائی به دولت امریکا اعتماد ندارد". آمار تاریخی اپریل ۲۰۱۴ مؤسسه ریزن روپ (Reason – Rupe) اشاره می کند که "سه تن از هر چهار امریکائی معتقد است که سیاست مداران شان فاسد اند". مردم امریکا خوب می دانند که سیاست مداران شان خود و یا نماینده قشر اولیگارشسی امریکا می باشند و خدمت گذار مردم نیستند.

یکی از نمونه های دیگر وارخطائی اولیگارشسی، تجاوزات پی در پی امریکا به سایر کشور هاست. یکی از اهداف تجاوزات انحراف اذهان عامه مردم از مشکلات و بحرانات اجتماعی و اقتصادی در داخل است. هر زمانی که بحران اقتصادی و مالی شدت می گیرد، اولیگارشسی بیشتر متجاوز می شود. در حقیقت سرکوبی در داخل و تجاوز به خارج جزء کارنامه سیاه تاریخی اولیگارشسی بوده است. این جاست که قیام های ملی و مردمی علیه امپریالیسم اوج می گیرد و نبرد طبقاتی خاصیت جهانی پیدا می کند. این موضوع را بیشتر در سطوح منطقه ئی و جهانی مورد کاوش قرار می دهم.

در اروپا وضع اقتصادی و اجتماعی حتا بدتر از امریکاست و جنگ طبقاتی درین قاره علیه روش های نادرست گروه اولیگارشسی اروپا در چند سال اخیر شدت یافته است. ارقام بیکاری بیانگر واقعیت های جامعه اروپائی خواهد بود. بیکاری در سه ماه اول سال ۲۰۱۴ در کشور های به اصطلاح طراز اول اروپای غربی طور آتی ثبت شده است: در یونان ۲۷ فیصد، در هسپانیه ۲۵.۹۳ فیصد، در پرتگال ۱۵.۳۰ فیصد، در ایتالیه ۱۲.۶۰ فیصد، در فرانسه ۱۰.۱۰ فیصد، در سویدن ۸.۷۰ فیصد، در هالند ۸.۵۰، در برتانیه ۶.۷ و در المان ۵.۲۰ فیصد. وقتی که اروپای غربی به این حالت بد گرفتار باشد، ما حدس زده می توانیم که اروپای شرقی در کدام شرایط اسفبار و دردناک قرار دارد. نزدیکی این قسمت اروپا به اتحادیه اروپا وضع اقتصادی و اجتماعی این کشورها را به مراتب وخیم تر ساخته که حالا مردم

این کشورها افسوس دهه های قبل از دهه ۹۰ را می خورند. احصائیه ها در اروپا گویای بی اعتمادی مردم نسبت به نظام های سیاسی شان و اتحادیه اروپائی است. از یونان و دنمارک تا برتانیه مردم درجوش و خروش اند و علیه بی کفایتی نظام های مستقر نارضایتی خود را بروز می دهند. خصوصاً غضب مردم علیه طرح شدید اقتصادی اتحادیه اروپائی که نمایندگی از اولیگارشائی اروپا می نماید، به یک جنگ طبقاتی تماماً عیار مبدل شده است. در پارلمان آیرلند کوشش می شود که این کشور برای همیشه از اتحادیه اروپائی خدا حافظی نماید. مردم در آیرلند و جنوب اروپا از طرح های سخت گیرانه و ریاضت کشانه اتحادیه اروپائی که ذریعه المان بر دیگران تحمیل می شود به جان رسیده و حکومت خود را در قبولی چنین شرایط مورد سرزنش قرار داده اند. سکاتلند در صدد جدائی از برتانیه است تا راه مستقل از لندن را در پیش گیرد. مردم در اروپا حکومت خود را به ارتباط سطح بلند بیکاری، پائین افتادن سوئیه زندگی و زیربار رفتن امریکا مورد ملامتی قرار می دهند و نظام های خود را خدمت گذار مردم و جوامع خویش نمی پندارند. بر مبنای همین طرز دید طبقات محروم اروپاست که مبارزه طبقاتی درین قاره گسترش می یابد و تن لرزه ها را در اولیگارشائی اروپا سبب می شود. همچنان، همسوئی بعضی نظام های اروپائی با امریکا در تجاوزات به منظور غارت ثروت و چپاول کشور های ضعیف و ناتوان نارضایتی وسیعی را در مردم خلق نموده است. پیمان تجاوز کار ناتو روش ضد انسانی اولیگارشائی امریکا و اروپا را با هم تلفیق می دهد که مصیبت های عظیمی را در سطح جهانی باعث شده است.

در سطح منطقه نی و جهانی

جهانی شدن (Globalization) سرحدات را درنور دیده و موانع سیاسی و مالی را با خشونت از سر راه برداشته است. این میلان هنوز هم ادامه دارد و امپریالیسم جهانی با هراس از عقب افتادن در رقابت های انحصاری بدون توقف می کشد و ویران می نماید. علی رغم کشمکش میان گروه های متعدد اولیگارشائی که یک امر طبیعی در غارت ثروت ملی کشور تلقی می شود، همکاری عمیقی هم میان شان در حمایت یک دیگر علیه طبقات محروم جوامع نضج گرفته است. گروه های اولیگارشائی می دانند که سقوط مالی یکی تأثیر تباه کن بر سایر گروه های همکیش دارد. ما بحران مالی و اقتصادی امریکا را بین سالیان ۲۰۰۸-۲۰۱۱ مشاهده کردیم که چطور افلاس چند بانک و مؤسسه مالی سایر مؤسسات مالی و بانک ها را که متعلق به فامیل های متنفذ اند، خساره مند ساخت و اقتصاد سرمایه داری امریکا و اروپا را متزلزل نمود. در سطح جهانی هم همین هراس خلق شده است که بر بادی اولیگارشائی یک کشور مانند مرض ساری سایر سازمان های اولیگارشائی را در هم می کوبد و از پا می اندازد. جهانی شدن سرمایه، سازمان های اولیگارشائی را با هم بافت داده و منافع شان را در مقابل منافع کتله های عظیم مردم، مشترک ساخته است. ازینرو گروه های اولیگارشائی سعی می نمایند مسیر جنگ های تباه کن را که خود و دیگران را می بلعد ماهرانه به سوی طبقات محروم سوق دهند و ثروت خویش را از نابودی حتمی محفوظ بدارند. ما عقب نشینی روسیه را در بحران اوکراین دیدیم که چطور پوتین با همه اخطار ها و گزاف گوئی هایش در زیر فشار اولیگارشائی روسیه به نفع امپریالیسم غرب جا خالی کرد. اکنون اولیگارشائی روسیه جزء سرمایه داری جهانی است که جنگ بین غرب و روسیه را به نفع خود نمی بیند.

والستریت برای نابودی "دشمن" از دو روش استفاده می نماید "قدرت یا زور شدید (Hard Power) و قدرت یا زور ملایم (Soft Power)". اولی به معنی تجاوز مستقیم و سریع به سایر کشور هاست و دومی جنگ نیابتی و کودتا های مورد حمایت امپریالیسم را در بر دارد. والستریت هنوز از جنگ و تعرضات مستقیم نظامی به منظور انهدام نظام های خلاف میل و تسخیر اراضی و غارت منابع طبیعی سایر کشور ها دست نکشیده است، اما در عین وقت می کوشد راه

های کم درد تر و کم مصرف تر را هم سراغ نماید. یکی ازین طرق، به راه انداختن جنگ های نیابتی و کودتا هاست که مثال هر دو را در عراق، لیبیا، سوریه و اوکراین مشاهده نموده ایم .

امپریالیسم تلفیق هر دو روش شدید و ملایم را حین تجاوز به افغانستان بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ غرض انهدام نظام طالبی مورد استفاده قرار داد: یعنی تجاوز با استفاده از عمال داخلی. بمباران سیستماتیک افغانستان توسط امریکا و پا گذاشتن نیروی نخبه امریکا در شمال کشور باعث شد که گروهی به نام «ائتلاف شمال» در خدمت امپریالیسم قرار گیرد. بالاخص منافقین جمعیت اسلامی و شاخه شورای نظار خدمات غیر شرافتمندانه خود را در اختیار متجاوزین گذاشتند. گلم جم دوستم و حزب وحدت هم جزء به اصطلاح ائتلاف شمال بودند که سر سپردگی خود را به امپریالیسم به اثبات رسانیدند. در تعرض به افغانستان، اولیگارش‌های طالبان سرکش را از سر راه برداشت و زمینه را برای غارت و چپاول ثروت طبیعی افغانستان برای خود مهیا ساخت. امپریالیسم افراد و گروه های مزدور افغان مانند شورای نظار، منافقین جمعیت اسلامی، دوستم و حزب وحدت را با پول و مقام مکافات داد و افغانستان را به دزدان، جاسوسان و قاجاقبران سپرد و خود از عقب اداره افغانستان را در دست گرفت. سهم جواسیس و خاک فروشان شورای نظار از همه بیشتر است و اولیگارش‌های عمداً یک اقلیت ناچیز را بر سرنوست کشور مسلط ساخت تا مردم ما را عمداً عذاب دهد و جنگ قومی و محلی را تشویق نماید. در خلال بیش از ۱۳ سال تجاوز و اشغال، امپریالیسم توانست یک قشر طفیلی بورژوازی کمپرادور را در افغانستان خلق نماید که اولیگارش‌های جهانی در آینده به آن اتکاء کند. همچنان استفاده از «ان. جی. او.» ها در سرتاسر کشور وسیله مناسبی برای پخش نفوذ اولیگارش‌های و استعمار جهانی شده است. ان. جی. او. ها کمر امپریالیسم و اولیگارش‌های جهانی را در افغانستان بسته کرده اند. این مؤسسات امپریالیستی ذریعه عمال داخلی به تار و پود حیات مردم ما رخنه کرده تا میهن ما را از ریشه برکنند و در عوض یک جامعه بی فرهنگ و بی بندوبار اعمار نمایند. اما خوشبختانه در پهلوئی خلق بورژوازی کمپرادور و ان. جی. او. ها، شعور طبقاتی و آگاهی سیاسی مردم ما قوس صعودی را پیموده و طبقات محروم خود را با یک مبارزه همه جانبه علیه استعمار و عمال داخلی اش آماده می سازند.

امپریالیسم قبل از داخل شدن در صحنه، از عقب گردانندگی می کند و جوامع مورد نظر را به وسیله عمال داخلی خود خنجر می زند. تحرکات امپریالیستی به نام های انقلابات نارنجی و گلایی و یا به اصطلاح "دموکراتیک" نمونه به کار برد "قدرت ملایم" (Soft Power) اولیگارش‌های است که ضرورت تجاوز مستقیم نیرو های امپریالیستی را مرتفع می سازد و بدون مصارف گزاف امپریالیسم را به هدف می رساند. در صورتی که "قدرت ملایم" کارگر واقع نشد، گزینش نظامی روی دست گرفته می شود به شرط این که بانک ها و مؤسسات مالی گروه اولیگارش‌های از انهدام مصون باقی بمانند. روی همین دلیل است که کشور های نسبتاً بزرگ و متمول مانند روسیه، چین، هند و برازیل از رویارویی مستقیم با امریکا خودداری می نمایند و روش های تند و خود سرانه امریکا را در سطح جهانی نادیده می گیرند. نخبگان این کشور ها روابط محکم تر و نزدیک تر با نخبگان امریکا و غرب اروپا دارند تا با مردم عادی خویش. در واقعیت یک نوع اتحاد نامقدس میان اقشار متمول دنیا برقرار است که ضامن حفظ منافع پولی و مالی یک دیگراند و انهدام نظام های خلاف میل را به همکاری یک دیگر انجام می دهند. ما اتحاد نامقدس گروه های اولیگارش‌های جهانی را در سرنگونی نظام صدام، قذافی و ویرانی عراق و لیبیا مشاهده کردیم. یکی از دلایل تجاوز به عراق و لیبیا فقدان موجودیت بورژوازی کمپرادور در این دو کشور بود که امپریالیسم به آن ها اتکاء می کرد تا بتواند جنگ نیابتی را بدون تحمل هزینه سنگین نظامی به راه اندازد. صرف نظر از خاصیت دکتاتور متشانه صدام و قذافی، پالیسی اقتصادی و روش نسبی رفاه عامه درین دو کشور مانع عمده رشد بورژوازی کمپرادور شد در واقع آن دو خار چشم اولیگارش‌های جهانی بود، ازینرو باید هر دو نابود می شدند. همچنان تندروان اسلامی در عراق صدام حسین و لیبیای قذافی در

موقفی نبودند که نظام این کشور ها را به مبارزه بطلبند تا امپریالیسم بتواند از خدمات آنها مستفید گردد، لذا والستریت و همراهان، تجاوز به عراق و لیبیا و انهدام هر دو نظام را سفارش نمود. باید یاد آور گردم که یکی از نتایج تجاوز به عراق و لیبیا و بربادی این کشور ها، ظهور و رشد سریع تند روان اسلامی است که امپریالیسم و اولیگارش‌های جهانی را در اهداف منطقه‌ئی مدد می‌رساند، حتا اگر بعضاً هم در تصادم قرار گیرند. دلیل دیگر این بود که هم صدام و هم قذافی منزوی شده بودند و حامی منطقه‌ئی و جهانی نداشتند. اولیگارش‌های فهمید که تعرض مستقیم به این دو کشور جنگ منطقه‌ئی و جهانی را شعله ور نخواهد ساخت و به همان کشور ها محدود باقی خواهد ماند.

اولیگارش‌های در سوریه از قدرت ملایم (Soft Power) یعنی جنگ نیابتی استفاده می‌کنند زیرا می‌داند که تجاوز به سوریه درگیری منطقه‌ئی و یا شاید جهانی را موجب شود. باوجودی که بورژوازی کمپرادور درین کشور مانند عراق و لیبیا به قدر کافی تبارز نکرده است، اما سوریه حامی منطقه‌ئی و جهانی دارد که جرأت اولیگارش‌های را در تجاوز مستقیم سلب کرده است. سوریه از حمایت ایران، حزب الله و شیعیان در منطقه و روسیه و چین (نسبی) در سطح جهانی برخوردار است. والستریت از محدودیت تجاوز به سوریه و نتایج ناشی از آن آگاه است، لذا جنگ نیابتی را با کمک همراهان منطقه‌ئی مانند عربستان، اردن، قطر و ترکیه و تندروان اسلامی داخلی و منطقه‌ئی در سوریه به راه انداخته تا بتواند نظام اسد را از پا درآورد. باوجودی که نظام اسد اخیراً دست بالا در جنگ‌های داخلی یافته است، وضع سوریه هنوز هم تاریک معلوم می‌شود. والستریت سوریه را به ویرانی کشاند و توازن قواء را در تیاتر سوریه - اسرائیل کلاً به نفع اسرائیل تغییر داد. حد اقل ۳۰ سال آرامش در سوریه باید حکمفرما شود تا این کشور بتواند کمر راست کند و به حالت قبل از جنگ داخلی رجعت نماید.

حالت در اوکراین و ایران متفاوت است. در هر دو کشور نخبگان مالی و بورژوازی کمپرادور جایگاه محکم دارند که از حمایت اولیگارش‌های جهانی برخوردارند. ازینرو، امپریالیسم موفق شد توسط عمال خود نظام قبلی اوکراین را با کودتا و بدون مصارف کمرشکن از پا درآورد و افراد دست‌نشانده خود را با مانور انتخابات جانشین آن سازد.

بحران اوکراین یکی از نمونه‌های سعی الیگارش‌های جهانی است تا از تصادم نظامی با روسیه بپرهیزد و از جنگ تباہ کن اتمی جلوگیری نماید. به عوض، اولیگارش‌های با وضع تعزیرات اقتصادی جنگ طبقاتی را از داخل دامن می‌زند و ازین طریق رقیب را از پا در می‌آورد. طوری که قبلاً متذکر شدم علی‌رغم همکاری میان گروه‌های اولیگارش‌های جهانی، رقابت شدیدی میان آنها برای تحت انقیاد آوردن کشور های ضعیف در حال تکوین است. زمانی که منافع پولی اولیگارش‌های در خطر باشد و احساس نماید که طبقات محروم از ثروت ملی کشور های خود بهره می‌برند، آن وقت گروه‌های اولیگارش‌های برای محار کردن مبارزات مردمی دست اتحاد می‌دهند. در اوکراین، اولیگارش‌های ترجیح می‌دهد که جنگ فرسایشی را به راه اندازد و روسیه و مخالفان داخلی نظام دست‌نشانده را تدریجاً به تحلیل ببرد. خطر تصادم بین روسیه و ناتو هنوز کاملاً منتفی نشده است، اما بعد از عقب نشینی پوتین در زیر فشار اولیگارش‌های روس و اعلامیه تاریخی ۷ می دال بر تأیید و احترام گذاشتن به انتخابات ریاست جمهوری اوکراین و همکاری با پورشنکو رئیس جمهور جدید اوکراین، احتمال برخورد نظامی بین روسیه و ناتو در حال کنونی کاهش یافته است. این یک موفقیت چشمگیر برای نخبگان جهان بود که توانستند از یک تصادم نظامی تمدن سوز بین روسیه و ناتو به ارتباط بحران اوکراین جلوگیری نمایند و جهان را از آتش اتمی عجلتاً مصون نگهدارند. خلاصه این که اولیگارش‌های جهانی نمی‌خواهد دست آورد های پولی و مالی خود را از دست دهد و خاطرات جانکاه جنگ اول و دوم جهانی را تکرار نماید.

لاکن بازنده اصلی طبقات محروم است که با تعزیرات اقتصادی طرفین خساره می‌کشند اما تسلیم نمی‌شوند در ایران هنوز توطئه‌های امپریالیستی به مرحله پختگی خود نرسیده است و تخریب نظام فاشیستی آخندی همچنان ادامه دارد. اولیگارش‌های در صدد پیاده کردن مثال اوکراین در ایران است زیرا هراس دارد که تجاوز به ایران ابعاد منطقه‌ئی

به خود خواهد گرفت و تصادمات نظامی از اداره خارج خواهد شد. ایران همچنان طور نسبی مؤسسات مالی پیشرفته شبیه به غرب دارد و اولیگارش‌های ایران هم با اولیگارش‌های جهانی در دادوستد است که والس‌تریت می‌تواند در تخریب و یا تعویض نظام آخندی به آن‌ها متکی شود. مستشعر از ناکامی‌های گذشته در ایران، والس‌تریت می‌کوشد تغییرات را طبق میل از داخل تشویق نماید و با استفاده از قدرت ملایم (Soft Power) ایران را از مسیر کنونی منحرف سازد. گروه اولیگارش‌های ایران و بورژوازی کمپرادور که تحت رهبری آیت‌الله‌ها رشد نموده همراه با قشر حاکم متمایل به غرب می‌توانند امیدی برای اولیگارش‌های جهانی در خصوص تغییر در ایران باشند. روش سختگیرانه ایران در سیاست خارجی به آهستگی اما متداوم به روش نرم‌تر نسبت به غرب و بالاخص امریکا مبدل شده و دیر نخواهد بود که ما شاهد به زانو افتادن نظام آخندی در حضور اولیگارش‌های جهانی باشیم. تعزیرات شدید اقتصادی از بیرون و فشار قشر سرمایه‌دار وابسته از داخل بود که روحانی فرصت طلب را روی صحنه آورد. درین چرخش منافع مردم ایران مطرح نیست، بلکه بقای نظام آخندی هدف اصلی است. منافع اولیگارش‌های ایران ایجاب می‌کند که خود را با اولیگارش‌های جهانی ملحق سازد تا از ضربات خردکننده جنبش‌های مردمی در ایران مصون باقی بمانند. مبارزات طبقاتی در ایران ابعاد وسیع به خود خواهد گرفت که لبه تیز آن متوجه اولیگارش‌های این کشور خواهد بود که از حمایت اولیگارش‌های جهانی در مقابل خیزش‌های مردمی برخوردار خواهد شد.

تحلیل حوادث جهان در عصر جهانی شدن ما را به سوی تحلیل مبارزات طبقاتی در سطح جهانی می‌کشاند. توده‌های اسیر و استثمار شده در سراسر دنیا به این نتیجه خواهند رسید که در مبارزات ضد استعماری و ضد استثمار منافع مشترک دارند. باوجودی که تجاوزات و به راه انداختن جنگ‌ها چرخ صنعتی امپریالیسم را به پیش می‌راند و بیلیون‌ها دالر را در کیسه نخبگان می‌ریزند، گروه‌های اولیگارش‌های جهانی سعی می‌ورزند که از تصادمات مصیبت‌بار نظامی خوداری نمایند. استعمار از روش کلاسیک «تفرقه بینداز و حکومت بکن» و تشویق خصومت‌های قومی، مذهبی و نژادی دست نکشیده است، اما به علاوه عملکرد اولیگارش‌های جهانی بیشتر رنگ طبقاتی به خود گرفته است. زمانی که رسیدن به هدف بدون مصارف عظیم نظامی و کشتار دسته جمعی میسر شود، ضرورتی به تجاوز باقی نمی‌ماند. اتحاد گروه‌های اولیگارش‌های جهانی در چپاول و غصب ثروت ملی کشورها و درهم کوبیدن جنبش‌های مردمی که برای آزادی و تأمین مساوات و عدالت اجتماعی می‌جنگند، مبارزه طبقاتی را علیه اولیگارش‌های جهانی حتمی ساخته است.